

گفت و گو با حافظ

زهره ابوقدره

با سلام خدمت حضرت حافظ!
- سلامی چو بوی خوش آشنایی /
بدان مردم دیده روشنائی
حال تان چطور است استاد؟
- شکر خدا که هر چه طلب کردم
از خدا / بر متهای همت خود
کامران شدم



زاهد بیت بفرماید؟
- مرا درخانه سروی هست کاندرا سایه قدش / فراغ از
سروستانی و شمشاد چمن دارم
از فرزندان تان چه خبر؟
- قره العین من آن میوه دل پادش باد / که چه آسان
بشد و کار مرا مشکل کرد
برایتان شکیبایی آرزو می کنم. از دیوان تان بگویید؟
- گر به دیوان غزل صدر نشینم چه عجب / سال ها
بندگی صاحب دیوان کردم
آفرین بر این همه مناعت طبع! یا خصم چه کنیم
حضرت حافظ؟

تو خوش می باش با حافظ بروگو
خصم جان می ده
چو گرمی از تو می بینم چه
یاک از خصم دم سردم
با این دنیای غمناک چه
می کنید؟
- بر سر آتم که گرز دست
بر آید / دست په کاری
زمن که غصه سراید
نظرتان درباره رندان
چیست؟

- گریه بود عمر به میخانه رسم باز دگر /
به جز از خدمت رندان نکتم کار دگر
با دشواری های دنیا و روزگار چگونه
راه می آید؟
- خرم آن روز کزین منزل ویران بروم...
چند پرسش حاشیه ای، مثلاً پیرامون
محرم اسرار؟
- آن کس است اهل بشارت که اشارت
داند / نکته هست بسی محرم اسرار کجاست
چرا انسان ها تا این حد نامهربان و دم سرد شده
اند؟
- نشان عهد و وفایت در تبسم گل / بتال بلبل نیدل
که جای فریاد است
کلام آخر، پیامی برای هوا خواهان تان؟
- فاتحه ای چو آمدی برسرخسته ای بخوان / لب بگشا
که می دهد لعل لب ت به مرده جان

دمی با حافظ

رعنا خواجه نیان

وارد حافظیه شده بودیم، سرسبزی و طراوت اطراف
به شکل لذت بخشی قابل لمس بود. به دوستی گفتم
در اینجا چهار فصل با تمامی فرا خود نمایی می کنند.
که کسی گفت: هیس! تازه متوجه شدم شخصی به
ملال آورترین شیوه ای که از هر انسانی ساخته است
درباره ی حافظ و این مکان داد سخن سر داده است.
کم کم هوا داشت گرم می شد و همراهانم هر یک به
چیزی توجه می کردند. سخنران محترم گویی متوجه همه هم می خفیف
حضار نشده بود. من که گرما کلافه ام کرده بود گوشه ای نشستم. کسی
خبره به مقبره ی خواجه چشم دوخته بود. رد نگاهش را دنبال کردم.
ناگهان اتفاق عجیبی دور از انتظار من رخ داد. برقی عظیم بین زمین و
آسمان درخشید. بلافاصله به دیگران نگاه کردم که واکنش آنها را بینم.
اما کسی حرکتی نکرد. احساس می کردم قلم تند می زند و دست هابم
بیخ کرده. در آن گریه دار چشمم به چشم درویش پیری گوشه حیاط افتاد
با بسته های فال و چند سنگ و مهره. به من لیخند محوی زد و دوباره
مشغول کار خودش شد آرام بلند شدم و به سمتش رفتم. فالی خریدم
و نشستم. احساس می کردم با او حرف هایی برای نگفتن دارم، پس در
سکوت باقی ماندم ...



درست نمی دانم چند ساعت طول کشید اما هوا کاملاً تاریک شده بود.
مردم یکی یکی عکس می گرفتند. فالی و یادگاری می خریدند و می
رفتند. دیگر هوا گرم نبود و من هم کلافه نبودم. احساس می کردم ذهنم
روشن تر از قبل شده. می دانستم رازی ژرف در این مکان نهفته. صبح
با ورودم احساس کردم خورشید با توفیق بیشتری این جا می درخشد
و آسمانش گویی لیخند می زند. دیگر محوطه کاملاً خلوت بود، حتی
کارکنان هم رفته بودند اما هیچ کس به من توجهی نداشت. به شکل
خوشایندی احساس کردم کسی مرا نمی بیند. مانند درویش آنجا عادی
بود اما ماندن من بعید می دانم! در همین افکار بودم که درویش به
سخن درآمد: ماه نورش را از چه می گیری؟ بلافاصله جواب دادم آفتاب.
او گفت آفتاب چه؟ با کمی مکث گفتم خودش منبع نور است اما جوابم
در آن فضای ملکوتی هجایی بجگانه داشت... او با لیخندی آرام گفت
پس تماشا کن...

در همان مکانی که صبح برق نور را دیده بودم گوی سرخ و آتشین پایین
می آمد. گویی به نظرم دل کوچک شده ای از آفتاب می رسید اما بسیار
خسته و زخمی... من محو صحنه ی رؤیایی اطرافم بودم که گوی به داخل
فضای مقبره رسید. ناگهان از تمام ضلع ها نوری عظیم درخشید. به شکلی
که هیچ چشمی دیگر قادر به نگاه کردن به آن صحنه نبود و من شاهد بودم
که آن گوی بزرگ و بزرگ تر می شد و به طور حتم تا ساعاتی دیگر همه ی
فضا را پر می کرد و من دیگر تاب تحمل این نور و گرما را نداشتم ...
احساس کردم کسی از راهی دور اسمم را صدا می زند. چشمانم را باز
کردم. دوستی با خنده گفت خوابیدی؟ سخنرانی تمام شد باید برویم.
من بلند شدم و به آسمان و خورشید نگاه کردم. به نظرم چون تر و
شاداب تر از همیشه رسیدم...
نگاهم با نگاه درویش گره خورد. لیخند محوی زد و به نشانه ی اطمینان
چشم هایش را بر هم گذاشت. نفس عمیقی کشیدم و راه افتادم...
فالی، یادگاری، عکس و بیرون آمدم ... اما از آن روز آسمان رنگ
دیگری ست.



اسامی دانش آموزان ممتاز دبستان معینی



عسل احمدی
کلاس پنجم



الهه عاشوری نژاد
کلاس پنجم



شیدا تکبخت
کلاس چهارم



لیلا قرطاسی
کلاس سوم



روینا سبزی زاده
کلاس دوم



نگار چاه کوتاهی
کلاس پنجم



رعنا بنشار
کلاس چهارم



سارا فروزانی
کلاس پنجم



ملیکا منقره
کلاس سوم



سینا دهرداری پور
کلاس پنجم



بهار مسیح زاده
کلاس اول



سینا صداقت
کلاس سوم



آرام شریف پور
کلاس چهارم



نازنین رضایی
کلاس دوم



آیلین بجایانی زاده
کلاس اول



زهرا یوسفی
کلاس دوم



یلدا نفی پور کازرونی
کلاس دوم



سیده سینا علم بلادی
کلاس پنجم



سیده شیدا موسوی
کلاس چهارم



فاطمه احمدی
کلاس اول



انام بجایی
کلاس دوم



پرینا عشایی
کلاس دوم



فرناز ایول نژادیان
کلاس چهارم



وجهه بنه گزی
کلاس پنجم



آبتاز ابراهیمی
کلاس اول



آبتاز آرمی
کلاس دوم



نگار مسیح زاده
کلاس اول



سارا پاسیرو
کلاس دوم



درین خدیری
کلاس پنجم



پریا پوردهی
کلاس سوم



کد ۵۲۷۴۷

وزارت ارتباطات و فناوری اطلاعات

دفتر خدمات ارتباطی پیشخوان دولت

مهدی زاده دوانی

پرداخت قبوض آب، برق، تلفن به صورت غیر حضوری

تلفن ثابت (ثبت نام، بررسی امکانات تلفن ثابت، قطع و وصل، کشف مزاحم)

تلفن همراه (فعال سازی GPRS، ثبت نام سیم کارت، تعویض سیم کارت)

خدمات پیک موتوری، پستی، توزیع، (عقد قرار داد با ادارات و سازمانها)

خدمات ایرانسل (تعویض سیم کارت، فعال سازی سیم کارت)

خدمات پستی (پشتاز، سفارشی)

خدمات پیام انبوه (تبلیغاتی، تجاری)

خدمات باجه الکترونیکی (ثبت نام آمار، رهگیری، ثبت نام دانشگاه)

سیم کارت اعتباری، کارت شارژ، کارت تلفن

آدرس: خ مطهری، چهار راه با هنر، نبش ساختمان عرفان

تلفن تماس: ۵۵۶۳۸۱۹ تلفکس: ۳۵۳۸۰۷۰ تلفن پیک: ۵۵۶۳۲۲۷ همراه: ۰۹۱۷۳۷۱۷۰۴۶

مطرب عشق عجب ساز و نوایی دارد

شناخت نامه ی اجمالی « مریم علی بابایی » هنرمند نقاش و عضو انجمن دوستداران حافظ



مریم (مینا) علی بابایی از هنرمندان عضو انجمن دوستداران حافظ تهران است که در عرصه های شعر، نقاشی و نقاشی - خط فعالیت دارد. او فعالیت های هنری خود را در زمینه ی نقاشی از سال های نوجوانی آغاز کرده اما در سال ۱۳۸۷ به هنر نقاشی - خط روی آورده است. تقریباً همه ی آثار علی بابایی با الهام از اشعار حافظ خلق شده اند. وی، طی یادداشتی که به همراه تصاویر برخی از تابلوهایش برای «حافظانه» ارسال کرده، درباره ی روی کرد دیر هنگام خود به هنر نقاشی - خط نوشته است: «بعد از شعر و نقاشی، عشق سوم من در عرصه ی فرهنگ و هنر این مرز و بوم، خط بود و خطاطی. ولی از آن جایی که چپ دست بودم، از کودکی قادر به استفاده از قلم نی نبودم. سرانجام بعد از آن که در سال ۱۳۸۷ به دیدار آرامگاه حافظ نایل شدم، نفس خواجه به من جرات و جسارت نقاشی خط بخشید و شروع به تلاش در این زمینه کردم ... بعد از در میان گذاشتن با استادان فن خوشنویسی متوجه شدم که قلم نی برای چپ دست ها در جهت فرینه تراشیده می شود و من ۱۰ سال در حسرت نوشتن خط سوختم ...»

مریم علی بابایی همسر پژوهشگر برجسته ی حافظ، بهرام اشتری است. برای این زوج حافظ دوست، آرزوی موفقیت داریم.

یاران صلاهی عشق است گرمی کنید کاری

شناخت نامه ی اجمالی « بهرام اشتری » حافظ پژوه



را که «سليم نيساری» با جدول بلندی در دو جلد انجام داده بود، در یک مجلد و در کنار هر غزل انجام داده تا خواننده تفاوت نسخه ها را هنگام مطالعه ی هر غزل متوجه شود.

او همچنین در پیوست مفصلی که در پایان دیوان حافظ با عنوان «صد سال با نسخه ی خلیجالی» منتشر کرده، به سیر پیدایش این نسخه، نخستین تصحیح آن و تصحیحات بعدی و همچنین، اشتباهات و خطاهایی که در این تصحیح ها صورت گرفته و نیز انتقادات ادیبان و حافظ پژوهان برجسته از این تصحیح ها را با ذکر جزئیات اختلافات و تفاوت ها آورده و از این لحاظ عمق «دقت نظر خویش را نشان داده و به نوعی خواننده را در ضرورت انتشار تصحیح خویش از دیوان حافظ، اقناع کرده است.

بهرام اشتری در اسفندماه سال ۱۳۸۶ به دعوت انجمن دوستداران حافظ بوشهر، به همراه جمعی دیگر از اعضای انجمن دوستداران حافظ سراسر کشور به بوشهر آمد و از آن زمان در سلک «دوستداران بوشهر» نیز در آمده است. ارتباط وی در طول این سال ها با «بوشهری های حافظ دوست» بسیار گرم و صمیمی بوده است. برای این پژوهشگر ارجمند آرزوی موفقیت بیشتر در خدمت به فرهنگ و ادب ایران زمین داریم.

او به گفته ی خودش بعد از ده سال تلاش در تدوین واژه نما، واژه نامه و فرهنگ ترکیبات، تعبیرات و اصطلاحات دیوان حافظ، که در مهاجرت صورت گرفت و او نام «این راه بی نهایت» را بر آن نهاد، در سال ۱۳۸۳ برای به چاپ رساندن اثر خویش به ایران آمد. این کتاب بعد از سه سال در سال ۱۳۸۶ از سوی انتشارات «نشر دانشگاهی» به چاپ رسید.

«این راه بی نهایت» خیلی زود از سوی حافظ پژوهان و حافظ شناسان مورد استقبال قرار گرفت و چهره های برجسته ای همچون دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، بهاءالدین خرمشاهی، دکتر ابوالحسن نجفی، دکتر احسان پارشاطر و دکتر احمد کریمی حکاک آن را اثری شایسته ی توجه شناختند.

می توان گفت کتاب «این راه بی نهایت» از حیث دقت در بررسی واژه ها و ترکیبات، تعبیرات و اصطلاحات و در مجموع شناخت فرهنگ واژگانی حافظ کتابی تقریباً کامل است و می تواند علاوه بر

پژوهشگران، مورد استفاده ی عموم مردم واقع شود.

اشتری در فاصله ی زمانی سه ساله ای که در انتظار کتاب «این راه بی نهایت» خود بود، کار خود را در حوزه ی حافظ پژوهی به شکلی دیگر ادامه داد. او دست به تصحیح تازه ای از دیوان حافظ از روی نسخه ی «خلیجالی» زد. این دیوان به شکلی بسیار زیبا و مرغوب در سال ۱۳۸۸ از سوی «نشر آگه» منتشر شد و استقبال از آن چنان بود که در کمتر از یک سال همه ی نسخه های آن به فروش رسید.

بهرام اشتری در تطبیق نسخه های خطی کاری

«بهرام اشتری» یکی از حافظ پژوهان برجسته، عضو انجمن دوستداران حافظ است. وی که متولد سال ۱۳۲۶ خوی است، سال های زیادی را صرف پژوهش در دیوان حافظ کرده است. نکته ی جالب در باره ی این پژوهشگر دیوان حافظ این است که او فوق لیسانس کامپیوتر با گرایش نرم افزار است. نخستین آثار مکتوبی نیز که از بهرام اشتری منتشر شده، در زمینه ی رشته ی تخصصی اش بوده است. آثاری از قبیل «حرکت از بسبک به سی» (ترجمه) و «میانی بسبک برای کامپیوترهای کوچک» (تألیف). او همچنین چند سالی هم سردبیر مجله ی «ارپانه» بوده است.

بهرام اشتری مدت زیادی از زندگی خود را در خارج از ایران و در لس آنجلس آمریکا گذرانده است اما سرانجام شوق به فرهنگ و ادب فارسی به ویژه عشق او به خواجه ی شیراز وی را به وطن بازگردانده است. وی هم اکنون در تهران اقامت دارد.



